

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۶
۱۱۱۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

مؤسسه ۱۳۰۲

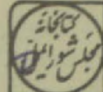
اسم کتاب: انسان و حیوان

مؤلف: صادق هدایت

موضوع تألیف

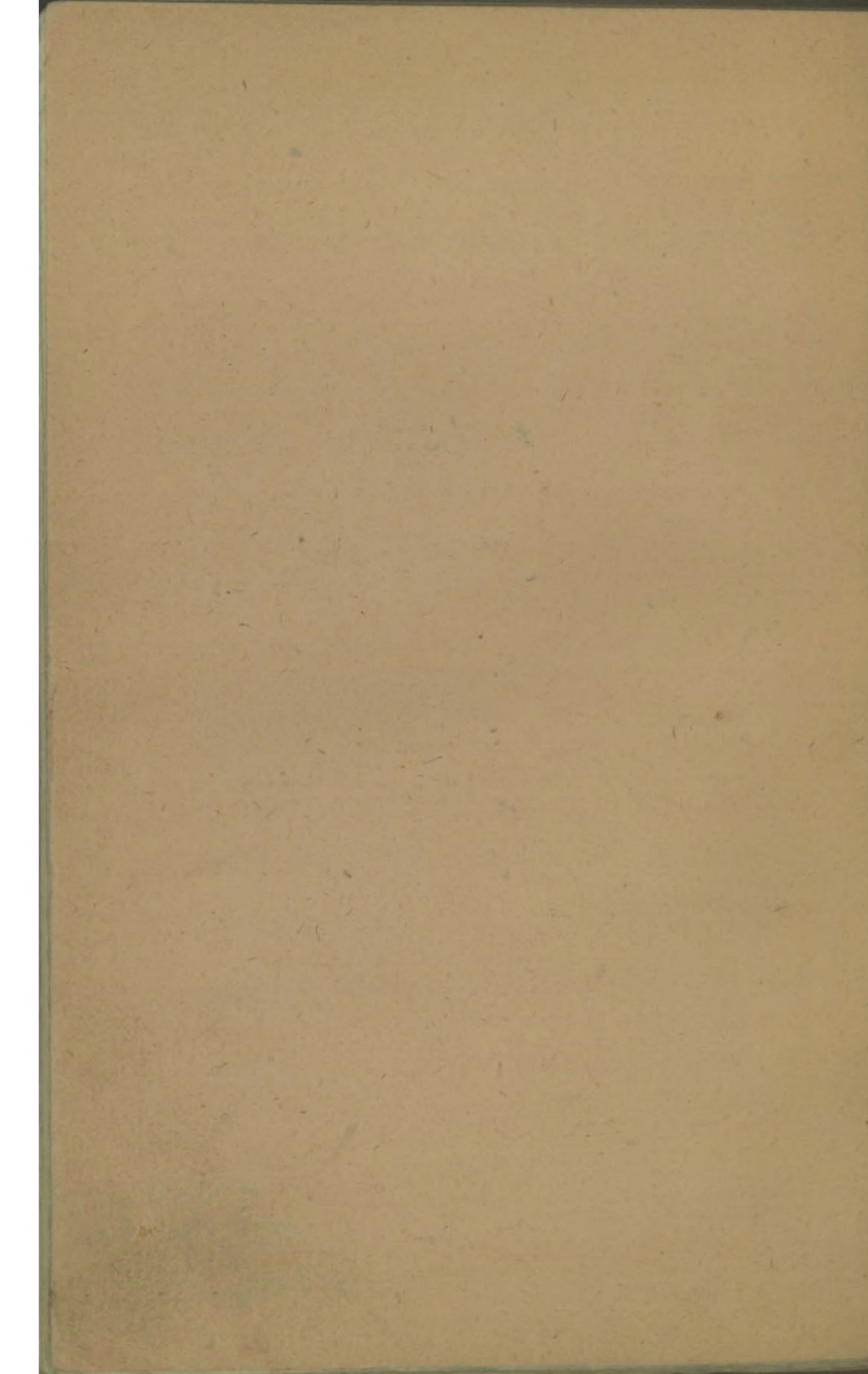
۲۳۰
۲۱

شماره دفتر ۵۵۳۸



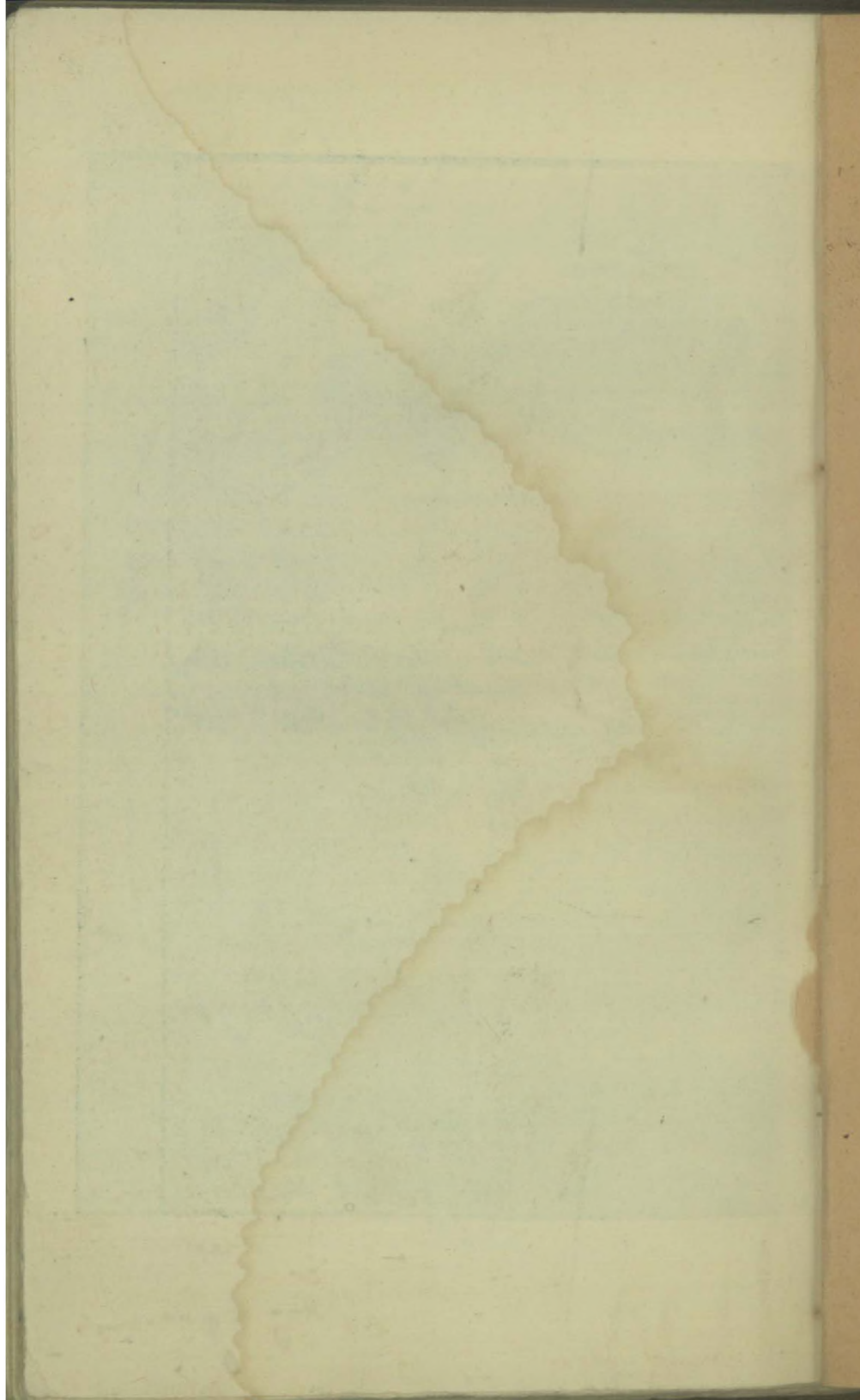
۱۶

۱۱۱۲



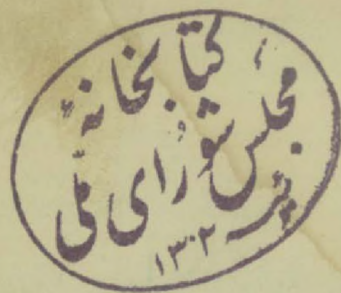
ف

٢





2



صادق هدایت

انسان و حیوان

* تهران *

کتابخانه و مطبعه بروخیم

میدان سپه

۱۳۴۳

۲۹



میزار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است
فردوسی

قبل از آنکه داخل مبحث فوق بشویم
لازم است ذکر مختصری از اقوال علماء و فلاسفه در این
باب بیان کنیم، تا مزید بصیرت خوانندگان گردد.
اول باید دانست فرق مابین انسان و
حیوان در کجاست، زیرا تمام حکماء و علماء
موافقند که از حیث ساختمان جسمانی انسان و
حیوانات عالی شباهت تامی با یکدیگر دارند.
و فقط يك اختلاف جزئی در بین است که نزد
انواع حیوانات آن تفاوت مراتب زیاد تر میباشد
؛ مثل حیوانات پستان دار با پرندگان و پرندگان
با خزندگان. در این خصوص اشکالی نیست؛

بلکه در موضوع میل طبیعی INSTINCT احساسات
و بالاخره هوش حیوان اشکالاتی رخ میدهد
عقیده فلاسفه در این باب اختلاف کلی
دارد، چنانکه بعضی بوجود روح حیوان
قائلند الا اینکه فرق روح انسان و حیوان را
فقط در درجات میدانند؛ در صورتیکه عدّه
دیگر قطعاً منکر روح حیوان شده و میگویند:
بر فرض انسان جسماً با حیوان شباهت داشته
باشد، ولی هرگز، قوای معنوی او با
حیوان طرف مقایسه نیست؛ و یک مسافت بعیدی
آنها را از یکدیگر دور مینماید.
مابین این دو دبستان و نزد فرد آنها
هر ساعت عقیده مخصوصی ظهور میکند، از
طرف دیگر علمای فن تاریخ طبیعی دودسته شده و
دائم در مشاجره و مناظره میباشد؛ زیرا که
گروهی انسان را سردسته حیوانات پستان دار

میدانند، و عده دیگر راضی نمیشوند انسان را
در ردیف حیوانات اسم ببرند و میخواهند
برای او يك مقام فوق العاده در بین موجودات
قائل شوند.

پاسکال PASCAL انسان را متوسط ما بین
فرشته و حیوان دانسته، و این عقیده کلیه
حکماء و متصوفین مشرق زمین است: که هر گاه
انسان پیروی شهوت و نفس بهیمی یا اهریمنی را
بنماید، از حیوان هم مطابق « کالای نعام بل هم
اضل » پست تر است. و اگر مجاهدت تزکیه
نفس حاصل کند و بوسیله ریاضت مراتب
عالیه و فضائل و کمالات برسد مقام او از فرشته
نیز برتر خواهد بود. لکن این تعریف از طریق
علی خارج است، و به تمیزی آن در نیاید، و فقط در

الهیات جایز میباشد.
اگر انسان در نظر فلاسفه و ماوراء الطبیعیون

و الهیون يك اهمیت فوق العاده دارد؛ در نزد
علمای علوم طبیعی بیش از يك حیوانی که نسبتاً
از حیث ساختمان اعضاء از سایر همجنسان خود،
یعنی حیوانات کامل تر است چیز دیگری نیست.
از نقطه نظر علمی حیوان از همان عناصری
ترکیب یافته که انسان را تشکیل میدهد. آیا
مثل حیوان از يك سلول CELLULE مرموزی
بوجود نیامده؟ علم الابدان، علم الانساج، علم
الجنین، معرفت الارواح (۱) هر کدام بنوبت خود
ثابت میکنند که ترقی و نشو و نماي آن سلول
تغییرات و عوارض متشابهی را نزد انسان و
حیوان طی مینماید؛ و علاوه بر این هر دو
دارای اعضاء مخصوصی هستند که برای کار معینی
استعمال میکنند، و همان احساسات را درك

(1) PHYSIOLOGIE, HISTOLOGIE, EMBRYOLOGIE,
PSYCHOLOGIE.

مینمایند، و در هوا و هوس چنانکه در خصائل
و معایب مشترک کند. ~~میتوانند~~
انسان نادان، یا وحشی و یا بچه که هنوز
از لطایف تمدن، و موشکافی فلسفه بی بهره
میباشند، مابین انسان و حیوان را چندان
فرقی نمیگذارند، زیرا که می بینند حیوانات
مثل آنها میروند، میانند، جستجوی غذا
مینمایند، زائیده بچه خود را شیر میدهند،
از آنان حفظ و حمایت و پرستاری میکنند،
و گاهی غمناکند و زمانی خوشحال: نزاع
مینمایند، بازی میکنند، احساس درد کرده
فریاد بر میاورند، و بالاخره سر نوشت آنها
یکی است: مثل هم تولد میشوند، همان احتیاجات
را دارند، و مانند یکدیگر نیز میمیرند - پس
با عقل ناقص و فکر کوتاه خودشان نتیجه
میگیرند: که حیوانات نیز موجوداتی هستند

تقریباً مثل انسان. پست تر، عالی تر، یا مساوی؟
این را دیگر نمیدانند؛ و آنچه که از این مخلوقات
بر آنها مجهول است، عبارت از سکوت آنهاست
و همان خاموشی را دلیل متانت و اهمیت
آنان فرض میکنند. چنانکه نزد عوام گربه را
بواسطه وقار جلی، سکوت مرموز و برق زدن
موهای او، و حالت متفکر و غمناکش بگمان
میکنند جن است! همچنین پیشینیان در جلو
آنها تواضع میکردند و زمانی آنها را حلول
و نشاء الهی مینگریستند؛ و از آنجا عقیده
باطل پرستش حیوانات بروز میکند، که مربوط
به مذهب قناسخ است.
بهترین شرح کاملی که در این موضوع
داده اند، همان تعریف جامع ارستو است:
«انسان يك حيوان باطق است.» البته انسان
همانطوریکه از سایر حیوانات کامل تر است

امتیازات ذهنی و معنوی او نیز بیشتر خواهد بود و بعضی از آنها منحصراً و مختص باوست و در سایر قوا بطور غیر مساوی با حیوانات مشترك میباشد. اما قوای دیگری هم هست که حیوانات بر او برتری دارند، مثل سگ در وفاداری، کبوتر در عشق، مورچه در مال اندیشی، زنبور عسل در اداره امور خود، شتر در قناعت و بسیاری دیگر در نیرو و عده از موشکافی حواس یا مهارت در معماری و نساجی از برای ما سیر مشق خواهند بود. لکن نباید فراموش کرد که بیشتر حکماء عادات و اخلاق ذمیه حیوان را بیا یک انسان کامل که عاری از هر گونه عیب و نقص باشد سنجیده اند، و این خیانتی است نسبت بحیوانات؛ خوبست در اینجا بخطر بیاوریم که هنوز زقبایل وحشی انسان وجود دارند؛ که کاملاً پست تر از

حيوان میباشند؛ چنانکه کارائیبها CARAIBES
و قتیکه غذایی بمذاقشان خوب بیاید میگویند:
« انقدر لذیذ است مثل گوشت انسان مرده! »
لازم نیست خیلی دور برویم، در پایتختهای
ملل متمدنه اشخاصی هستند که بمراتب از
حيوان پست تر میباشند، فلا ماریون
C. FLAMMARION در کتاب «پس از مرگ» خود
مینویسد: (حیواناتی هستند که از بعضی
مردم باهوش تر اند.) جای تعجب است فیلسوف
بزرگ دکارت DESCARTES که خیلی متعصب
بمقام انسان بوده، از روی نخوت حیوان را
ماشین متحرك فرض میکند. و این يك
اشتباه بوزش نا پذیر است، چون همین سهو
باعث شده که با حیوان بطرز ظالمانه
رفتار میکردند و میکنند؛ چنانکه مالبران
MALEBRANCHE پیر و فلسفه دکارت برای

تحقیقات فلسفی ! سگ خود را دائم میزده
است . روزی او را از رفتار ظالمانه اش سرزنش
میکنند . جواب میدهد : مگر نمیدانید که
حیوان حس نمیکند ؟ ولی فلسفه از زمان
با امروز خیلی تغییر کرده و فرض دکارت
بکلی منسوخ و مضحک شده است . حقیقتاً
انسان باید کوز و افلیج و یا اسلاً حیوان
را ندیده باشد ، تا در هوش آن شک بیاورد .
حیوان مرکب است : از روح و جسم .
جوهر روح اراده و فکر است ؛ و ماده
زمانیکه از روح جدا شده متلاشی میشود
مابین روح که دائم در فکر میباشد ، و
ماده که ابدأ فکر نمیکند ، غیر ممکن است
که آنها را از یک اصل بدانیم . مگر
روح از چه تشکیل شده ؟ بغیر از هوش و

اراده و میل است که در حیوان وجود دارد؛ در اینجا لازم است هوش حیوان را با میل طبیعی اشتباه نکنیم؛ زیرا یک اختلاف بزرگی مابین اعمال عقلی یا ارادی و فطری یا طبیعی حیوانات است، که عبارت از هوش و میل طبیعی میباشد؛ میل طبیعی عبارتست از جمیع اعمالی که حیوان مطابق یک ضرورت دائمی عمل مینماید، بدون تعلیم و آموزش همچنین تغیر ناپذیر است. و لکن در هوش تمام اعمال منوط به تربیت و تجربه میباشد و متغیر است.

در میل طبیعی تمام اعمال فطری است: بی دستر (Castor) لانه خود را میسازد بدون آموختن، و اجباری و ضروری میباشد زیرا در موقعی که مشغول ساختن است، یک قوه دائم و اجباری حیوان را وادار بساختن

مینماید .

در هوش تمام اعمال از روی آزمایش
تجربه ، عمل و تعلیم است : اسب اطاعت
نمیکند زیرا که نمیخواهد و در اعمال
خود آزاد و مختار میباشد .

بهر جهت برای علم غیر ممکن است به اهیت
روح انسان یا حیوان پی برده ؛ و یا بتواند
در آن دخل و تصرفی بنماید پس بنای نظریات
خود را فقط باید بر روی ابراز خارجی
آن هوش قرار دهیم .

اشخاصیکه حیوان را با انسان مقایسه
کرده اند ، در نتیجه مشاهدات خودشان
اقرار مینمایند که حیوان حس میکند ،
قبضات مینماید ، و بمیل و اراده خود میباشد
یعنی با هوش است . در موضوع هوا و هوس
و احساسات و طبیعتهای مختلفه مابین انسان

و حیوان نیز به همان نتیجه بر میخوریم.
حیوان اظهار محبت میکند، تنفر مینماید
خشمناک میشود، حسادت میورزد، و یا
صبور است و اعتماد بخود دارد، در حیوانات
اهلی این اختلاف را بیشتر مشاهده میکنم.
کیست که ندیده باشد سگ خوشحال
یا غمگین، مهربان یا وحشی، تنبل یا زرنک
قانع یا پر خور، پاکیزه یا کثیف، ترسو یا
شجاع است؛ بعضی اوقات فقط به اشخاص
معینی انس میگیرد، و زمانی بهر کسی اظهار
دوستی میکند؛ و تربیت و موقعیت محیط
در حیوانات مؤثر است. اینجا يك مثل مابین
هزارها ذکر میکنم.
دوپن دو نمور (Dupont de Nemours) از
برای هوش فیل این حکایت را مینویسد: «فیل
باغ نباتات پاریس، عادت کرده بود، از

کسانیکه بتشای او میامدند نان قندی و شیرینی میگرفت. چون برای سلامتی او مضر بود؛ قدغن شد منبعد واردین چیز خوراکی بحیوان ندهند؛ و یک قراول برای دفاع در آنجا گماشتند. مردم را از آنجا بیرون کردند. فیل خوب ملتفت شد؛ کسیکه مردم را از دادن تخفه و پیشکشی معمولی جلو گیری میکند آنشخص مسلح است؛ و دانست اسلحه اوست که باعث اطاعت مردم شده؛ پس به آرامی نزدیک قراول رفته؛ تفنگ را از روی دوش او برداشت شکسته و بر زمین انداخت. غیر ممکن است منکر اراده حیوانات بشویم؛ بر روی در موقع گرفتن طعمه؛ خود را در بین علفزار مخفی نموده؛ یا ورچین پاویر چین بطرف آن جلو میرود؛ برای اینکه او

را نبینند و میدانند آنچه که باید بکنند .
بچه‌های سگ یا گربه در وقت بازی بهم برخاش
کرده ، و یکدیگر را از روی شوخی می‌گزند
بدون اینکه صدمه وارد بیاورند ؛ چون
میدانند که مقصودشان بازی بوده است . سگ
هوا و هوس خود را مخفی می‌کند ، خود را
به تجاهل می‌زند ، پس از اعمال خود آگاه
است . حیوان برای بیان کردن احساسات
خود صدا دارد و به آهنگهای مختلفی در می‌آورد ؛
مثل خشم ، محبت ، التماس ، درد ، اضطراب و
غیره . و آنها این ^{را} افزایش را دارند که
زبان ما را می‌فهمند در صورتیکه ما زبان
آنها را ملتفت نمیشویم ؛ و در هر سر زمینی
که یکدیگر را ملاقات کنند زبان همجنس
خود را میدانند ؛ اما روسی انگلیسی را
و آلمانی چینی را نمیدانند مگر بعد از آموختن .

آیا انسان جرئت و جلالت خود را
بحدی میرساند ، که هوش حیوان را از
خیلی بزرگ گرفته تا خیلی کوچک انکار کند؟
از فیل تا مورچه ، همچنین از سگ تا بیدستر ،
پرستو ، زنبور عسل و غیره و غیره مناظر
حیرت انگیز ، و اظهار یک هوش کم و
بیش کاملی را به انشان میدهند . پس ابراز
خارجی روح هم نمیتواند قطعاً انسان را از
حیوان تمیز بدهد .



« در حیوان همه چیز مخفی و مرموز است . »

میشله

ب

انسان وقتیکه بدرجه هوش حیوانی
بی برد، میتواند از خود سؤال کند:-
تا چه اندازه رعایت حقوق آنها را باید در
نظر گرفت؟ آیا هیچ سزاوار است به اتلاف
جنبندگانی که برای ترقی خود در تلاش
هستند و مانند انسان جستجوی سعادت که
اولین نقطه نظر تمام مخلوقات است مبادرت
بنمائیم؟ برندگانانی که برای زراعت مفید و
لازم میباشد، می بینیم در هر سالی هزارها
بدست انسان سبع خونخوار مقتول و محبوس
و بالاخره تا بود میشوند. تمام حیوانات از
بزرگترین تا کوچکترین آنها میروند در

اثر ظلم و کشتار معدوم شوند.
آیا از این اجحاف رقت انگیز ناگزیر
میباشیم؟ محققاً خیر تمام اینها بسته بمیل
و عقل بشر است؛ اگر تا اندازه محدود و
معینی میتوانیم از حیوانات استفاده کرده،
و برای خدمت خودمان بکار ببریم، در
حقوق آنها نباید طریق زیاده روی پیش
گیریم. اما برای انسان آسان است، که بقول
خود خدیو و صاحب اختیار مطلق روی زمین
میباشد و بدون کمترین تاملی بحال زیر
دستان با تمام خود پسندی جلی از زنبوعسل
آذوقه اش را که عسل باشد میگیرد؛ از
مرغ تخم او را مطالبه میکنند، از طیور
بچه‌های آنها را و از گاو شیر و گوساله اش را، از
اسب بارکشی و اسارت میخواهد، و گوسفند
را فدای شکم پرستی خود میکند.....

انسان صاحب تسلط و تحکم است، اینست
تمام علم او، تمام بصیرت او، و تمام فلسفه اش. او
مسلط است و از استیلاي خود سوء استفاده
کرده بطرز شنیعی اجحاف میورزد، و
در همه جا خود را يك نماینده مشوم مرك نشان
میدهد. آیا از هوش، و احساسات و بالاخره
روح برادران زیر دست خود چه میداند؟
هیچ!

انسان مظلوم کش است، و خود را
بدترین مستبد، پست ترین ظالم به حیوانات
معرفی کرده؛ آنها را بقید اسارت خود در
آورده، حبس مینماید و بقسمی با آنها رفتار
میکند که زندگانی بر آنها دشوارتر از
مرك میشود.

دیری نخواهد گذشت بهترین نمونههای
حیوانات، که سند مهمی برای تاریخ طبیعی

هستند مثل فیل (با هوش ترین حیوان ..)
در زیر شکنجه انسان معدوم شوند . بهمین
طریق سگ دریائی ، شتر مرغ ، بی دستر ،
میمونهای بزرگ ؛ و بسیاری دیگر بغیر از
حیوانات کوچکی که برای چرم یا پوست و یا
بر قیمتی محکوم بمرگ خشن و وحشیانه انسان
میباشند .

دلیل و برهانی که انسان میآورد ،
همیشه بِنفع خودش تمام میشود ؛ یعنی برای
اثبات پستی ، احمقی ، و شرارت حیوانات ؛ و این
یکی از خیالات خام ، و بدایع خود پسندی
علاج ناپذیر ماست . شرارت حیوان افسانه
و تهمت است ؛ شاید انسان برای پوزش
از بی رحمی خود اختراع نموده ، حقیقت آنست
که انسان يك امتحان خوبی از خود نداده
و همین بد رفتاری اوست که حیوان را وادار

بشرارت مینماید. چرا طیور کوچک در کال فراغت و آزادی مابین پاهای اسب یا گاو گردش میکنند؟ زیرا که از روی تجربه بآنها معلوم شده، از این حیوانات صدمه نمی بینند؛ اما از حضور انسان فرار مینمایند، چونکه میدانند بد ذات، ظالم، و خطرناک است. این فرار حیوانات از برای احترام باو نیست: انسان بچشم حیوان يك حیوانی است مثل سایر همجنسان خودش، و بر روی پیشانی او علامت قدس، و نور ملوکانه دور سر او را نمی بینند؛ و تا زمانی که انسان را نمی شناسد، او را جز يك مخلوق دویا که حرکات و سکنت او آنها را بتعجب میاندازد هیچ احساس مخصوصی از دیدن ما نمیکند. حیوانات علفخوار، مثل فیل، اسب، گوزن، آهو و غیره. تا وقتی که در باره

انسان بدگمان نشده، باصطلاح ضرب
شست او را پنجه‌شده بودند، انسان را از
خودشان فرق نمی‌گذاشتند، اما همینکه
شروع به آزدن آنها نمود فرار کردند.
سیاحانی که برای اولین مرتبه وارد
صحاری افریقا شدند، نقل میکنند؛ گله‌های
گورخر، آهو، گوزن و غیره که بجز مشغول
بودند، از دیدن انسان فرار نکرده بلکه باو
زدیك میشدند. اما همینکه رفقای خود را
دیدند بضر بگلوله روی زمین غلطیدند،
پی بردند که انسان يك دشمن خونخوار آنهاست
و شروع بفرار کردند. سگهای دریائی نیز
اولین دفعه در کنار کشتیهای بنجار با يك
کنجکاو ابلهانه ماشین‌های این موجودات
مجهول رامی‌گریستند. اما وقتیکه این موجودات
عجیب آنها را با گلوله و تپه تفنگ پذیرائی

کردند؛ این حیوانات بیچاره به سفاقت
خود بر خورده، و بعد ها اختراع كَشِيك را
نمودند؛ ولی امروزه تقریباً نایاب شده اند
هیچ حیوان بی جهت بددات و شریر نیست،
و نمیشود مگر از ناچاری؛ در صورتیکه
انسان درنده ترین حیوانات است.....!

خوبست نژادهای پست انسان را که
هنوز در حال توحش باقی هستند نیز فراموش
نکنیم. و اگر منصفانه در وضعیت انسان
و حیوان تعمق بنمائیم؛ خواهیم دید در
بین آنان کمتر انقلاب و اختلال روی
میدهد؛ و اگر آنان کشتار و جنگ را
میدانند، ندرتاً این جنایات مهیب،
این مبارزات هولناک، این نیرنگهای
گوناگون در نزد آنها دیده میشود. و
اگر هنوز انسان آذمخوار است، در بین
گرگان، گرگخوار نمیشود. پس در

مقابل اینهمه اعمال شنیع، سبعیت، پستی، بی
اختیار مجبور میشویم اقرار نمائیم که :
انسان يك جانور پست فاسدي است .
این قسمت را تمام نمیکنم بدون
اینکه برای آخرین دفعه نشان بدهم، که
حیوانات بر ما برتری دارند؛ زیرا که انسان
محتاج به وجود آنهاست؛ در صورتیکه آنان
احتیاجی بمانند ندارند . درست است بعضی از
آنها با ما متفق شده؛ شريك رنج و رفیق
مشقت ما میباشند، اما باید فراموش نکنیم
که هر چند آنها را برای کمک خودمان
اختیار نموده ایم ولی با آنها در کمال
درستی و خشونت رفتار نمیکنیم . اگر يك
خوراك «بخور و نمیر» میدهیم و لکن در
عوض از گرده ایشان کار میکشیم . حیوانات
برای يك زندگانی، آزاد و مستقلی خاز

شده اند؛ پرنده را برای قفس نیافریده اند،
اسب الاغ بازین و پالان زائیده نشده اند.
واضع تر بگوئیم: انسان آنان را از طبیعت
دزدیده، برای هر کدام يك مصرف و کاری
تراشیده است. انسان نه فقط بكمك حیوانات
کار میکند، بلکه از عرق جبین، و خون
آنها میخواهد زندگانی بنماید؛ در
همان حالی که بدبخت ترین و بیچاره ترین
تمام موجودات است. این غرور و بی احتیاطی
اوست که خود را با خدا برابر میکند؛
و گمان مینماید برتر و افضل از تمام مخلوقات
میباشد، و بحیوانات بدخواه خود ستم
میکند، بمیل خودش بعضی قوا بآنها
میدهد، و یا از آنها سلب میکند، در
صورتیکه ارتباطی مابین خیالات انسان

و حیوان نیست. صحیح است انسان کامل،
کاملاً ممتاز و برتر از حیوانات است، اما
نمیتوانیم انبکار نهائیم که حیوانات، امتیازات
بسیاری بر ما دارند چونکه ما محتاج به
آموختن همه چیز میباشیم ولی آنها آنچه را
که باید میدانند. این هوشی که بدان مینازیم
و هر ساعت تفاخر میکنیم، در هر دقیقه
ما را گول میزند. میل طبیعی، حیوان
را هیچوقت بخطائی اندازد و بتحریر آن عمل
مینماید. بعلاوه آنها هوش دارند؛ و فرق نفع
و ضرر خود را میگذارند؛ یعنی بجهه طبیعی
باید میل طبیعی خود را بکار ببرند، و چون
این هوش منحصر به احتیاجات طبیعی آنهاست
کمتر از راه طبیعت منحرف میشوند. نمیتوانیم
بگوئیم: حیوانات همیشه از روی یک سبک
و سلیقه عمل مینمایند؛ زیرا در موقع احتیاج،

بمقتضای محیط، طرز زندگانی خود را تغییر
میدهند. اما تغییرات آنها موقتی است، و هر
آینه آن موانع بر طرف شوند؛ دو باره
سبک و طریقه قدیم خود را پیدش میگیرند؛
والا تغییرات آنها بر قرار خواهد ماند، و با
بعبارت دیگر آنها از برای هوا و هوس دل
خود را بدریا نمیزنند، و کاملاً مراعات حرم
و احتیاط را مینمایند. آیا بمناسبت اینکه
بدلخواه خود و اتفاق و بی فکری و برخلاف
طبیعت رفتار نکرده. یک خطائی نموده اند؟
خیر میل طبیعی و عقل در آنها توأم است؛ و با
یکدیگر مشورت مینمایند. در اینجا خواهد
گفت؛ هوش حیوانات منفی است و همیشه خط
سیر آن از دایره خود تجاوز نمیکند؛ و راه
ترقی بر آنها مسدود است؛ ولی این صحیح
یست، چونکه ترقی برای انسان خوبست

که در اول فاقد از همه چیز میباشد؛ و اگر
از بدو طفولیت، ما را محافظت نمیکردند، و از
خطر هائی بیحساب نمیر هاندند، برای ما غذا
تهیه نمیکردند، البته زنده نمیانیدیم. برای
ما ترقی خوبست که احتیاجات اولیه ما
که فراهم شد، پی چیز های دیگر برویم که
اغلب بضرر خود مان تمام میشود، اما
حیوانات صنایع ما را، علوم ما را، تمدن
مضوعی ما را لازم ندارند؛ طبیعت آنها را
مطابق آب و هوائی که در آن زندگانی
میکنند ملبس ساخته، اسلحه داده، پا برای
دویدن، الت شنا برای شنا کردن، بال برای
پریدن، آلات دیگر برای کار کردن؛ و غذای
مناسب آنها را نیز فراموش نکرده است.
آیا بیشتر از این چه میخواهد؟
میگویند حیوانات مثل ما آزادی ندارند

و خادم تمایلات جسمانی و شهوت خود میباشند۔
آیا بنوبت خود ما نیز مطیع همان تمایلات
نیستیم؟ برای معدودی از مراضین که به
بر طرف کردن نفس پهمی، امساک در غذا
و داشتن يك قدرت کاملی بر تمایلات سوء خود
موفق شده اند استثناست. اما چقدر اشخاصی
هستند که مطیع و منقاد بدن خود میباشند؟
بهر آنست سکوت کنیم، زیرا که حیوان
در موسم معینی برای حفظ نسل خود؛ مطابق
قانون طبیعت نه از برای لذت و شهوت
رانی جفت گیری میکنند. و لیکن انسان.....؟
دلیل دیگری که برای اثبات برتری
انسان بر سایر حیوانات میاورند اینست :
که انسان بر آنان مسلط میباشد؛ و از مرغ
هوا تا ماهی دریا را بمیل خود اسیر کرده،
ادیت مینماید و معدوم میکند - اما این

دلیل مزخرفی است چون زوریک قدرت مادی
میباشد ؛ که استعمال آن انکار عقل است ؛
و انسانی که ادعا دارد دنیا را بقوه عقل
خود اداره نموده ، می بینیم رفتار او بکلی
مخالف مدعای اوست ، هیچ چیز به آسانی کشتار
و انهدام نیست . آیا چقدر از ملل متمدنه
بعداز هجوم یکمشت وحشی نابود شده ، و نام
آنها محو و فراموش شده است ؟

ما متصل از توانائی ، و دانائی خودمان
سخن میرانیم ؛ و از تفوق خود بر سایر
حیوانات دم میزنیم و این نکته را فراموش
کرده که بهیچ مقامی نرسیده ایم مگر بکمک
و پایمردی حیوانات .

انسان بواسطه خود پسندی جبلی ، گمان
میکنند تمام موجودات برای وجود او پا
بعرضه وجود گذاشته ؛ و او را برای کشتن

و خوردن آفریده اند. باینهم اکتفا نکرده
این شاهکار خلقت، این مجسمه اخلاق،
این مظهر الهی و بالاخره فرشته زمینی سرگرمی
و تفریح لازم دارد، میخواهد با جان
حیوانات بازی کند؛ از آنها شکار نماید،
مختصر خون میخواهد تا حرص او را تسکین
بدهد! چه ضرر دارد؟ حیوان باید خیلی
افتخار داشته باشد که بقید اسارت و شکنجه
که این ملك عذاب برای آنها معین میکند
به بدترین زجر بمیرد! این دیو افسار سر
خود بمیان دشت و هامون افتاده، منظر
داربای طبیعت، و نغمات روح پرور پرندگان
را بیک برده خون آلود و فریاد های ناامیدی
مبدل میسازد، هر گروهی بسوئی براکنده
شده، سپس به تعاقب سایرین پرداخته،
درد بدره، کوه بکوه، دشت بدشت بکشتار

آنها میپردازد! زیرا که جسارت کرده
از حضور دژخیم خود فرار کردند، حیوان
حق حیات ندارد، علاقه بزندگانی ندارد،
بچه خود را نمیخواهد، و بر روی پیشانی آنها
رقم قتلشات نوشته شده! اگر حیوانات
میتوانستند حرف بزنند، چه اسمی به دژخیم
خود، به جانی خود، به قطاع الطریق خود
میگذاشتند، بکسیکه بدون سبب، بدون
فایده، بدون محرکی بغیر از یک کنجکاوی
ابلهانه، یک خودپسندی احمقانه و یک وسواس
بیشرفانه کشتار و انهدام خود را در گوشه
انزوای آنان انداخته و جنبندگان در
مانده ناتوانی را قتل و غارت میکنند،
که جز یک مکان آزاد و آرام چیز دیگری
نمیخواهند و ابداً باو هیچ آزامی نکرده
و نخواهند کرد؟

خود پسندی انسان نتایج فوق العاده
ردل و پستی دارد. آیا چه صفتی میشود
گذاشت بشخصی که لذت خود را در کشتار
و انهدام زیر دستان میداند؟

بلاتین Blatin در کتابی که راجع
بظلم انسان نسبت بحیوانات نوشته است؛
حکایت ذیل را که سبعیت انسان و عفو
جوانمردانه سگ را نشان میدهد مینگارد:
« شخصی سگ خود را کنار رودخانه
برد، تخته سنگی بگردن حیوان آویخته، و او
را در آب انداخت. حیوان بعد از تقلای
کمی سنگ را از گردن خود رها کرده
و شئاء کنان بطرف کنار رودخانه
زدیك میشود. همان شخص دست خود
را بجانب او برده و زمانی که به دسترس

رسید؛ ضربت شدیدی با کارد روی سر حیوان زد؛ در همین ضمن پای خودش نیز لغزیده، و در رود خانه افتاد. هر چه مردم را بکمک میخواستند فایده ندارد. در آب فرو رفته، دو باره بالا میاید و نزدیک است غرق بشود. ناگه کسی او را گرفته بطرف ساحل میکشاند: این سگ خون آلود اوست.

اینست وفای یک حیوان مظلوم، که در مقابل چنگال مرگ وفاداری و حقشناسی را فراموش نکرده؛ و قاتل خود را نجات میدهد. آیا از انسان در چنین موقعی از این جانفشانیهها و فداکاریها دیده شده؟ جواب آسان است: نه. چه خبط و اشتباهی سبب شکنجه حیوانات شده، و آنها معروف به مضر و مودی هستند!

کسانیکه تا اندازه حساس باشند،

از یاد آوری عمل زشت خود نسبت بحیوانات
پیش وجدان خودشان، همانقدر شرمنده
شده، و همان یشیمانی و دلتنگی را حس میکنند
که در باره انسانی مرتکب جنایتی شده باشند
و این خجالت پیش نفس را صدای وجدان انتقام
جو مینامند.

ویلیام هاریس William Harris شکارچی

معروف، در سیاحتنامه خود مینویسد:
« زمانی که برای اولین دفعه فیل ماده را
کشتم فردای آنروز بجهتجوی حیوان مرده
رفتم؛ دیدم، تمام فیلهای از این قسمت فرار
کرده بودند مگر بچه آن فیل کشته شده؛
که تمام شب را در پهلوئی مادر خود بسر
برده بود. چون چشمش بیا افتاد دوان
دوان، در حالیکه ترس و مرک را فراموش
کرده بجانب ما آمد. از طرز حالت او اندوه

تسلی ناپذیرش هویدا بود، و خرطوم خود را
بقسمی حرکت میداد، مثل اینکه از ما استمداد
میخواهد و تضرع میکرد. در همین وقت
هاریس میگوید: از این کار خودم يك
خجلت حقیقی بر من دست داده، وحس کردم
که مرتکب جنایتی شده‌ام.

پتر کبیر که پادشاهی ظالم و بی باک
بود، و در مدت عمر خود سیلهای خون جاري
نموده؛ نسبت بحیوانات رأفت و رقت قلب
مخصوصی ظاهر ساخته. میرژوسکی میگوید:
«یکی از علمای الهان محض تفریح خاطر امپراتریس
فشار هوا را امتحان میکرد؛ گنجشکی را
در زیر سرپوش بلوری انداخته؛ و بتدریج هوا
را از درون شیشه بیرون میکشید، تا اینکه
امپراتریس مرك حیوان بیچاره را از بی هوایی
مشاهده کند. همینکه پتر کبیر دید گنجشك

بسرعت بر و بال میزنند و نزدیک است
بمیرد، فریاد زد: بس است این حیوان
بد بخت کاری نکرده، کسی را نیازرده، زود
آن را رها کنید برود.

این همان شخصی بود که نهایت بیرحمی
را بهممنوع خود نشان داده؛ ولی آزار بیجهت
حیوانی را نتوانست به بیند.

دکتر کلارک آبل Dr. Clarke Abel بعد از

شرح کشتن یک میمون بیچاره در (سوماترا)
میگوید: «اشخاصیکه در مرک او شرکت
کردند، اظهار میکنند، این حیوان شباهت
تامی با انسان داشته و طرز حالت و قیافه
و حرکات که در حالت نزع میکرده شبیه
بأنسان بوده است؛ دست خود را روی زخمهای
گلوله گذاشته و فریادهای جگر خراشی
مینود، دکتر میگوید: یک احساس ترس و

رحمی بر ما مستولی شد که من هنوز
فراموش نکرده ام.

تمام شکارچیان موافقتند، که مرگ
میمونهاى بزرگ شبیه بانسان است و هر
چند شقى و سنگدل باشند، يكقسم ندامتى از
كشتن آنها احساس میکنند که تمام خودپسندى
و خوددارى آنها نمیتواند آن حس را برطرف
كند و همیشه در پيش چشم آنها مجسم
میشود.

انسان در همه جا خود را بحیوان يك
دشمن خونخوار، و يك ظالم جبار معرفی
كرده. لازم نیست بگوئیم حیوانات نیز
دشمن انسان هستند و یا از جمله قربانیهای
هوسرانى او حساب میشوند، حیوانات اهلى
خدمتگذار حقیقى و مطیع و منقاد انسان
میباشند؛ ابدآ در زیر بار ظلم و تعدى و اسارت

کمترین شورش یا جنبشی از آنها سرزده
است. ولی این نکته را باید در نظر داشته
باشیم که در حال توحش خیلی بهتر
زندگانی میکرده اند، چنانکه اجداد
آنها بهمان حال طبیعی زیست میکنند.
انسان با زندگانی مصنوعی خود نژاد آنها
را نیز خراب و فاسد کرده است. در این
فرض کنیم انسان از آسمان روی
زمینی میافتاد، که در آنجا حیوان وجود
نداشت. آیا چه میکرد؟ محققاً او میتواندست
زندگانی بکند؛ غذا، لباس، پناه و آلات
خود را از نباتات و جهادات میگرفت. اما از
کمک و یاری رفقای خود محروم میماند.
تا ابد کمل و ضعیف و ناتوان و احمق بود.
میل طبیعی و عقل او روبه زوال میگذاست
آیا میتواندست زراعت بکند؟ بدشواری

میتوانست؛ ولی در هر صورت نشو و نها و ترقی
او خیلی محدود بود. زیرا مجبور میشد به تنهایی
تمام کارهای خود را انجام بدهد؛ و بعد هم
بدون کمک و تفریح، بدون فکر، بدون
مشاهدات در سکوت محض زیست میکرد
و شاید بیشتر اختراعات او مجهول میماند،
چونکه سر مشقی نداشت از روی آن
تقلید بنماید!

دیگر انسان از عنوان جاه طلبانه
خود باید دست بکشد؛ او پادشاه موجودات
نیست. بلکه یک جانی، یک ظالم، یک
چیوچی، یک راهزن و جلاد حیوان است.
و بس. در صورتی افضل و برتر از حیوان
خواهد بود، که تمایلات پست و حرص
خود را در تحت قاعده معینی بیاورد؛ والا
مجبور میشویم او را از جمله کالا نعام بنامیم؛

چنانکه فردوسی علیه الرحمه فرموده :
هر آنکو گذشت از ره آدمی ،
تو دیوش شمیر ، مشمرش آدمی .
انسان نه تنها حیوانی است که الت دفاعیه
او از سایر حیوانات کمتر است ؛ بلکه راه زندگانی
خود را هم نمیداند . صفحات تاریخ او را با خون
نوشته اند . جنایات و رذائل او را تا بحال هیچ حیوانی
مرتکب نشده ؛ مثلی است معروف که :
« عقل هر خری بهتر از آدمیزاد است . » اگر
چه از روی طعنه و تمسخر میگویند ؛ اما يك
حقیقت انکارناپذیری در بر دارد . گوته
در فاوست Faust میگوید : « آنچه را که عقل
مینامند ، اغلب عین خودپسندی و حماقت است . »
دیوژن Diogène معروف روزی با چراغ
روشن ، در شهر آتن جستجوی یکنفر انسان
را مینموده ؛ و عاقبت پیدا نکرد . لیکن

فیلسوف ما خیام، وقت خود را به کوشش
بیهوده تلف ننموده، با بیان شیوا، طبع روان
و اطمینان خاطر میگوید:

گاو بست در آسمان و نامش پروین،

یک گاو دگر نهفته در زیر زمین

چشم خردت گشای چون اهل یقین،

زیر و زبر دو گاو: مشتی خربین.

البته این خیالات را برخلاف اقوال

عامه میدانند؛ و جزو هجویات می‌شمارند.

لکن اینها خیال باطل نیست. نسبت حمق

بانسان دادن نباید بنظر ما ناگوار باشد؛ زیرا

خیلی خطاها و اجحافات از او سر میزند. چه

بگوئیم؟ اینکه چیزی نیست، انسان نه فقط

احمق ترین حیوانات است؛ بلکه درنده ترین

و شریر ترین آنهاست. و یا تنها اوست که

حقیقتاً شریر و موذی است - فی الواقع انسان

میتواند صفت دانا یا نادان ، خوب یا بد را داشته باشد. من بسیار خوانده و شنیده ام که انسان کامل ترین حیوانات است. سهو بزرگی است؛ برعکس اوست که هرگز بدرجه تکامل نمیرسد، همچنین حیوانات قابل رشد و تکامل نخواهند بود. همین دلیل مختصر است: که آنان احتیاجی به ترقی ندارند. آنان همانند که باید بوده باشند؛ بدون کم و زیاد؛ نه چیزی باید فرا بگیرند، و نه چیزی را فراموش کنند. آنها مانند اشخاص باید حفظ تواید مثل را بنمایند. انسان هرچه چوجه کامل نیست؛ نه از حیث اخلاق و نه از حیث جسم و نه شعور. نزد بهترین و قشنگترین و باهوشترین انسان همیشه نقص دیده میشود. اگر صفات و معایب ما را با یکدیگر بسنجند، خطایا و شرارت ما بمراتب بیشتر خواهد بود.

اما این دلیل پست بودن انسان از سایر
حیوانات نمیشود، انسان از آنها برتر است
زیرا که اعضا و قوای او بیشتر و ترقی آنها
زیادتر است، زیرا که نیرو و قوای روحیه
او نامحدود است. اما تکرار میکنم این برتری
بطوری مطلق نیست، همچنانکه تصور میکنند،
یک انسان کامل برتر و یک انسان پست فطرت
پست تر از حیوان خواهد بود.



« لاتجعلوا بطونکم مقابر الحیوانات . »

حضرت امیر .

ج

اگر تمام مظلوم و جنایاتی را که انسان نسبت بحیوانات مرتکب شده و میشود در تحت نظر بیاوریم، خواهیم دید اگر چه خیلی مختلف میباشد، ولیکن سبب کشتار آنها از دو عذر ناموجه ناشی میشود. حال لازم است قدری در اطراف آن مذاکره کنیم. آن دو بهانه یکی عبارت از گرسنگی میباشد؛ و دیگری بنام ترقی علوم و تحقیقات علمی است. ترقی علوم از راه کشتار حیوانات یک بهانه بی مأخذی است. آیا چه فایده برای علوم خواهد داشت جسد بی جان حیوانی بعد از آنکه نژاد او از بین رفت؟ آری تحقیقات

جزئی از تشریح نمودن آن بدست میاورند؛ ولی چه اهمیتی دارد شمارش استخوانها و یابیدچ و خم مغز سر فلان حیوان را بدانیم؟ در صورتیکه تحقیقات مفیدتری میتوانیم از هوش، میل طبیعی، طرز زندگی، عادات، و حالت روحیه آنها بنمائیم. لکن بیشتر جنایاتی که بنام علم میشود بیفایده است.

~~بلکه در این باره بسیار از این امر است~~
بهانه دوم که خیلی مهم میباشد، عبارت از گرسنگی یا مبارزه بقاست که ما را وادار بکشتن حیوان مینماید. ولیکن این يك اشتباه فاحشی است. انسان اصلاً گوشتخوار نبوده و نیست؛ فقط از ناچاری در زمان توخس مجبور بخوردن گوشت شده و تا بحال بیادگار آن زمان بر بریت نگاهداشته است. اولاً ساختمان بدن انسان گواهی میدهد، که گوشتخوار نمیشد

چنانکه دندانها، معده، روده همانطوریکه
فلورنس Flourens معروف نوشته ثابت میکنند
که انسان اولیه میوه خوار بوده است، مثل
میمونهای بزرگ.

X کویه Cuvier طبیعی دان مشهور نیز
به ثبوت رسانیده که غذای حقیقی انسان
میوه است، و میگوید: «تشریح بدن انسان
بها نشان میدهد، که او از هر جهت بحیوانات
میوه خوار شبیه است؛ و بهیچوجه با حیوانات
گوشتخوار شباهت ندارد. غذای طبیعی انسان
مطابق ساختمان بدن او بنظر میآید میوه جات،
ریشه، و قسمتهای آبدار نباتات است. دستهای
او برای کشت و زرع درست شده؛ از طرفی
فکین او کوتاه و کم زور میباشد، از طرف
دیگری دندانهای کلبی او از سایر دندانها بلند
تر نیست؛ و به او اجازه نمیدهد نه علف

بخورد و نه گوشت حیوانات را بدرد. (۱) «
در قرن هیجدهم طبیعی شناس بزرگ
بوفن Buffon نوشته: « انسان میتواند مثل
حیوان با نباتات زندگی بنماید.....
بنظر میاید، طبیعت بزحمت برای هوا و هوس
و حرص او کفایت میکند. انسان به تنهایی
خیلی زیاد تر گوشت می بلعد که تمام
حیوانات درنده؛ و این از روی اجحاف
است نه از حیث لزوم. »

علم الاعضاء Physiologie با تشریح در
اینخصوص هم آهنگ است، و بیک طریق روشنی
عقیده کوریه را تأیید مینماید. بعلاوه تاریخ
طبیعی انسان Anthropologie که مؤسس آن بروکا
Broca است نیز بنوبت خود ثابت کرده؛
انسان میوه خوار است، نه فقط چهار

هاضمه او شبیه و نزدیک بحیواناتی میباشد
که تنها غلات یا میوه میخورند، بلکه
مهمترین عضو او که سراسر نشان میدهد،
هیچ طرف مقایسه با سر حیوانات گوشتخوار
نیست؛ و حیواناتی که مغز سر آنها بیشتر
شبیه با سر انسان است، فیل، میمون
و غیره هستند، در صورتیکه حیوانات
گوشتخوار در آخرین درجه حیوانات
یستان دار حساب میشوند.

بچه که نزدیکتر به طبیعت است،
و ذائقه او هنوز خراب نشده، میل زیادی به
میوه دارد و بسیاری از آنها سخت از
خوردن گوشت احتراز مینمایند و تا با آنها
گوشت نخوراند، گوشتخوار نمیشوند.
پلوتارک گفته: «تواز من میپرسی چرا
فیساقورس از خوردن گوشت حیوانات



پرهیز میکرده . اما من بر عکس از توسنوال
میکنم کدام انسان اولین مرتبه جرئت کرد
گوشت مردار را بدهان خود ببرد ؟ »

علاوه بر این مواد غذائیه گوشت نیز
در نباتات یافت میشود ؛ آزت گوشت اگر چه
زیاد است ، ولی در بقولات و حبوبات زیاد
تر از آن وجود دارد ، در صورتیکه املاح
معدنی در گوشت نیست ؛ و اگر انسان بخواهد
غذای خود از گوشت بگیرد باید استخوان را
مثل حیوانات درنده با گوشت بخورد ؛ چونکه
فسفاتهای آن برای بدن انسان لازم است .
و همچنین حیوانات گوشتخوار ، گوشت زنده
را میخورند ، غیر از این است که انسان
لاشه تجزیه شده حیوانی را که پر از میکروب
امراض مختلفه است با هزار قسم رنک آمیزی
و تغئیر و تبدیل آرایش کرده تا بتواند بدهان

خود نزدیک کند. و بیشتر حیواناتی را که
میکشند مسلول و مریض میباشند و بمجرد
دخول آن در معده میکروب آن امراض را به
بدن انسان انتقال میدهد.

در سنه ۱۸۹۶ دکتر مورل Maurel مقایسه کرد، که
مقدار صرف گوشت در مدت پنجاه سال سه برابر
افزوده شده، و می بینیم علل آن بهمان تناسب
روز بروز در تزايد است. چنانکه امراض
سل، سرطان، آپاندیسیت، زخم روده،
سوء هضم و بعضی تبها در نتیجه اجحاف
گوشتخواری است. زیرا گوشت در معده انسان
باعث نشو و نماي میکرب سل و سرطان
میباشد؛ و همانطوریکه همه مسبوق هستند
دو اهای بی شمار، انترکسیونهای جدید که
امروزه هر کسی کم و بیش استعمال نموده در
قدیم بکلی مجهول بوده، با وجود این در

کمال صحت عمر طولی میکرده اند؛ در صورتیکه
حالیه تمام اختراعات انسان و داروهای
کیمیائی رنگارنگ او عمر انسان را
کوتاه کرده، نژاد او فاسد شده، هر کسی
چندین مرض ارثی با خود میآورد؛ بدبینی
عمومی، محیط مسموم و افکار تاریک قرن جدید
تا اندازه در آرایش مخالفت با قانون طبیعت
و زندگانی مصنوعی اوست. (۱)

پرهیز از خوردن گوشت، اگر چه
امروزه يك اهمیت طبي و علمی بخود گرفته
و در ممالک متمدنه اروپا و امریکا هزاران
اشخاص از خوردن آن صرف نظر نموده اند؛
و لیکن این عقیده تازگی ندارد و همیشه از

(۱) رجوع شود به کتب - Dr. Durville Dr. Pasc-
ault. Dr. P. Carton Dr. J. Le Grand. Dr. Huchard

زمان قدیم وجود داشته است. بیشتر عرفاء و حکماء در هر زمانی نباتی خوار (۱) بوده و میباشند: مغان ایران. عقلای هند. کهنه مصر و یونان. متوفین؛ اشخاص بزرگ مثل بودا. فیاغورس. افلاتون. اپیکور. سن کلمات دالگساندری. پرفیر ژامبیک. کرناو. گاسندی. باکن. میلتن. لیمنیز. اسپینوزا. از متاخرین: ولتر. ژان ژاک روسو.

(۱) نباتی خواری *Végétarisme* از لغت

Vegetus لاتین مشتق میشود. یعنی مقوی و معتدین آن از نباتات و بعضی مواد حیوانی مثل شیر، تخم مرغ تغذیه میکنند. در صورتیکه نباتی خواری مطلق *Végétalisme* از نباتات میاید و کسانیکه پیر و این رژیم هستند؛ فقط از سبزیجات، غلات و میوه جات غذای خود را میگیرند.

فرانکلن . شلی . لامارتین . میشله . شوپن هاور .
واگنر . تلستوی . کارپانتر . از معاصرین :
ریشه ، کلمائسو . گالیینی . مترلینک و غیره ...
بعلاوه قسمت بزرگی از مردم دنیا نیز
نباتی خوار هستند . مثلاً عده گوشتخواران
آسیا از یک پنجم نفوس آن تجاوز نمیکنند . در
این اواخر بتجربه رسیده ، که هر گاه غذای
حیوان گوشتخواری را مبدل به نباتات بنمایند
هوش و زورش زیاد تر میشود ، و از بیشتر
ناخوشیها محفوظ میماند . مثل سگ که اصلاً
گوشتخوار بوده است ؛ ولی دیده شده بعضی
اوقات اغذیه نباتی را برگوشت ترجیح میدهد
برعکس اگر حیوان میوه خوار ، مثل میمون
را مجبور بخوردن گوشت بنمایند دیری نمیکشد
که موبهائی حیوان ریخته و بدنش از زخم
پوشیده میشود ؛ همچنین امراض زیادی در او

تولید میکند. چندی است اطباء لزوم نباتی
خواری را برای صحت جسم و روح اعلام
مینمایند؛ از جمله پروفیسور شارل ریشه
Pr. Richet از معاریف علمای معاصر فرانسه،
اظهار میکند: «گوشت بهیچوجه برای
بدن انسان لازم نیست.» و امروزه اشخاصیکه
ترك گوشتخواری را نموده اند بیشتر از نقطه نظر
حفظ الصحه میباشد.

بر خلاف عقیده عامه، از حیث قوت
مواد غذائی نباتات بمراتب بیشتر است. چونکه
گوشت در نظر اکثر مردم دارای خواص
موهوم میباشد؛ و بواسطه تهییج مصنوعی
و خطرناکی که بمحض دخول آن در معده
تولید میکند، آنرا يك غذای مقوی جلوه
میدهد. سنه ۱۸۹۸ در مسابقه که مابین
پهلوانان در برلن گذاشتند؛ هشت نفر

پهلوان نباتی خوار از ۲۳ نفر دیگر پیشی گرفتند. چپارهای بومی مکزیك که خیلی پرزور و قوی بنیه میباشند، در بین راه فقط دانه ذرت میخورند. چپارهای هندی فقط برنج میخورند، و در هر روز چندین فرسخ راه میروند (۱) در جنوب فارس (دشتستان) طوایفی مسکن دارند، که خیلی پرزور و چالاک هستند؛ و تقریباً کار عمده آنها صحرا نوردی است؛ غذای آنها منحصر است از خرما و آرد. کلیتاً در تمام دنیا دهقان و بزرگ بیشتر از همه زحمت میکشند و کارهای شاقه مینمایند: غذای آنها تقریباً نباتات است.

نیز نا گفته نماند که اجتناب از

(1) Pr. J. Lefèvre. Examen Scientifique du
Végétarisme P. 147 . 11e éd

گوشته‌خواری مربوط به ریاضت نیست، ولی
قدما از اینجهت پرهیز میکرده اند.
چنانکه صاحب (دبستان) راجع به
ایرانیان قدیم میگوید: «اماننده که
یزدانیان بزرگ؛ دهان بگوشت الایند.
چه گوشت خوردن صفت انسانی نیست،
چه هر گاه بقصد خورد خویش کشد،
سبعیت در طبیعت نشیند؛ و این غذا نیز
آورنده درندگی است.» مطابق عقیده ابوعلی سینا،
ناصر خسرو، و بزعم کلیه علمای صوفیه، مقصود
از کشتن حیوان که در کتب مقدسه آمده،
بر انداختن صفات بهایم است؛ و قربانی
اشاره است به کشتن نفس بهیمی چنانکه
شیخ عطار میفرماید:

در درون هر کسی صد خوک هست،

خوک باید کشت؛ یا زناز است.

بعضیها بعد از آنکه این دلایل را پذیرفتند
میگویند: اگر تمام این مطالب صحیح است؛
و لیکن عملاً صدق نمیکند. زیرا کسانی که
گوشت میخورند، صدمه از برای آنان ندارد.
البته کسی که تریاک میکشد، یا عرق میخورد
لازم نیست در آن واحد بمیرد. چون گوشت
یک مہیجی است که بمرور میکشد؛ و عاقبت
و خیم آن بعد ها بروز میکند - امروز کمتر
اشخاصی هستند که از سلامتی خود رضایت مند
باشند. از خیلی جوان تا خیلی پیر می بینیم
؛ همه دارای دندانهای خراب، امراض معده،
مویرهای تنک، چشمهای نزدیک بین، رنکهای
پریده و به کم خونی، ضعف مزاج و خستگی
جسمانی مبتلا هستند. همچنین انسان باید بداند
کشتار بی جهت حیوانات بدون مسئولیت
نبیاشد؛ و اوحق ندارد زندگانی اطفال بیگناه

طبیعت را کوتاه کند. بهترین و سالم ترین
غذا برای انسان همان است، که نباتات باو
میدهند؛ زیرا که ماده حیاتی Vitamine آن
هنوز زنده است.

❖ فی الواقع انسان يك سعادت حقیقی
نخواهد داشت، تا زمانیکه در اطراف خود
ظلم و جور می بیند؛ خواه همجنس او باشد،
خواه دیگران. هر کدام زندگانی را بقدر
خودشان دوست دارند؛ حیوان هم مثل
انسان. بدون لزوم نباید او را از این نعمتی
که خالق بتمام موجودات داده و انسان قادر
نیست دو باره زندگانی را به آنها رد بنماید
محروم کنیم. این کشتار يك خطای بزرگی
است، که انسان خیلی گران باید قرض
خود را بپردازد. میگویند: ما حیوان را
نمیکشیم سایرین کشته و ما آنرا میخوریم -

این يك عذر بد تر از گناه است . تلمستوي
اینطور جواب میدهد: « انسان میتواند در
نهایت صحت و سلامتی زندگی بکند ،
بدون اینکه برای خوراك خود حیوانی را
بکشد . البته اگر گوشت خورد ، برای هوا
و هوس ذائقه خود در جنایت کشتار شرکت
نموده .

این رفتار برخلاف عقل و اخلاق است .
ایراد دیگر آنست که هندیها چندین
هزار سال است نباتی خوار میباشند ، و کار
عمده از آنها سر زده . در جواب میگوئیم :
اول از آنکه وحشیهای که گوشت آدم را
میخورند ؛ بهمان حال بر بریت باقی هستند ، و ترقی
و تمدن از آنها دیده نشده ، و اگر چه هندیها
اختراع راه آهن نکرده اند ، ولیکن تمام
علوم و فلسفه مدیون این قوم بوده و میباشد .

از این گذشته این ایراد را نمیشود به ژاپنیها
گرفت؛ چونکه گوشت بنظر آنها يك مهیج
است نه غذا، و مثل مسکرات گوشت ماهی
را ندرتاً برای تفریح استعمال میکنند، و در
بین حیوانات گرگ که گوشتخوار مطلق است
ضرب المثل درندگی، سبعیت و خونخواری
میباشد.

آیا میتوانیم بگوئیم، هنوز قبایل وحشی
انسان وجود دارند، که آذمخوار میباشند؛
پس این غذای حقیقی انسان است؟ اما
انسان خلق نشده گوشت هممنوع خود را بخورد
و نه گوشت حیوانات را که باید دوست داشته
و از آنها حمایت و پرستاری کند؛ در
عوض اینکه سبب اتلاف آنها را فراهم بیاورد
و اگر گوشتخوار میشود، بواسطه فراموش
کردن مقام خودش است.

طبیعت در همه جا رعایت فرزندان
خود را کرده است حیوانات گوشتخوار مثل
شیر، ببر، مار و غیره دارای قوه مقناطیسی (۱)
میباشند؛ و طعمه خود را قبل از خوردن
بی حس میکنند. مثلاً انسان وقتی که زیر
پنجه شیر یا ببر بیفتد احساس درد نمینماید،
مگر بعد از آنکه خلاص شود. ایوینگستن
Livingstone نقل میکند، در موقعیکه
اشکار شیر رفته بود؛ در زیر پنجه حیوان
افتاده و روی بدن او می نشیند. اما هنوز او
را نخورده بود، چون شکار چنان دیگر
حیوان را تهدید میکردند. لیوینگستن سخت
مجزوح شده و برای بلعیده شدن خود را
حاضر کرده بود. او میگوید: «خیلی غریب
بود! در این حالت موخس هیچ احساس
درد نمیکردم. مثل این بود از بدن من چیزی

(۱) Magnétisme (منتر)

خارج میشود. (۱) میگوید: شاید این يك
نعمت طبیعت است، که طعمه هر حیوان
گوشتخواری از احساس درد و زجر مصون
میانند و ترس مهیب آخرین لحظه
زندگانی او برطرف میشود. « اگر چه این
قوة مقناطیسی در انسان وجود دارد؛ ولی برای
کشتن حیوان مورد استعمال نخواهد داشت
بعلاوه اگر شیر حیوانی را شکار مینماید، برای
هوا و هوس دائقه خودش نیست؛ بلکه
ساخته بدن او برای گوشتخواری درست
شده. عذر او خیلی روشن و آشکار است:
یعنی برای امرار حیات و تنازع بقاست؛ طعمه
او اسارت ننیده، مزه چوپ و شلاق نچشیده،

جسم کوکبی بوده Corps Astral (۱)

که بر زخ مابین جان و کالبد است.

در پاداش خدمت کشته نشده ؛ بلکه
حیوانی است که زندگانی خود را به
آزادی نموده و روزیکه تقدیر بوده
میمیرد !

در قرنی که دنیا صلح عمومی و یک
آئیه آرام آرزو میکند ؛ و باصطلاح میخواهد
بره از ایستان گرگ شیر بخورد ! در صورتیکه
هر روز ؛ هر دقیقه ؛ دست جنایتکار بشر
هزاران حیوان مظلوم را که نمیتوانند از
خودشان دفاع نمایند در نهایت خونسردی
میکشد ! و اغلب بر روی گوشت آنها جای
ضربت چوب و شلاقی که قبل از کشتن
بآنها زده اند دیده میشود ! اخلاق نویسان
فلاسفه باید کتب خود را بسوزانند . خالق
موجب کدام قانون مهیبی ضعیف را بقوی
تا توان را به توانا ، کوچک را به بزرگ

میسپارد؛ بدون اینکه این غول از شکنجه
که بزیر دست خود میکند، کمترین ندامتی
آشکار بنماید!؟

واقعاً انسان ظالمترین و فاسدترین
حیوانات است. بغیر از منفعت و هوا و
هوس خود چیز دیگری را نمی بیند. خودش از
مرگ میترسد، ولی سبب مرگ دیگران را
فراهم میآورد. اما با وجود امارت خشن
خونریزی و حشیانه، و جنایاتی را که
نسبت بحیوان مرتکب میشود؛ يك زندگانی
تاریک، بدون دلربائی طبیعی، و خوشحالی
حقیقی برای خود اختراع کرده. و همچنین
خود را مفضک ترین حیوانات نموده است.
ولیکن روش ناهنجار او بیشتر بضرر خودش
تمام خواهد شد، و انتقام حیوانات نیز در این
دنیا بخوبی گرفته میشود. این ناخوشیهای

جدید که هر روز هزاران نفوس را بر
میچیند، تغییرات عمیقی که نژاد انسان
ظاهر ساخته، سمیت خیالات و محیط در نتیجه
زندگانی خارج از طبیعت اوست.

آری در صورتیکه تمام دلایل موافق
با نباتی خواری است، نباتی خوار بشویم.
خوشبختانه انسان احتیاج به غذای خونین
ندارد. میتواند با نباتات و میوه جات
زندگانی کند. ملیونها نباتی خوار تا بحال
زندگانی کرده و میکنند. این رژیم موافق
است با حفظ الصحه - صرفه جوئی - اخلاق
و قوانین طبیعت. خیلی ساده و سالم و انسانی
است. آری بگوئیم برای چه بکشیم؟ اگر
بنا بود هر کسی برای خود حیوانی را بکشد،
چقدر اشخاص از خوردن گوشت صرف نظر
میکردند؟ چرا چشم خود مان را عمداً ببندیم؟

سلاخ خانها را همیشه در بیرون شهر میسازند .
خوب بود اقلأ در میدانهای عمومی کشت
و کشتار مینمودند ؛ تا مردم از مرگ مهیب غذای
خود آگاه میشدند . فکر بکنید به زمانهای
آینده که با شگفت خواهند خواند ؛ اجداد انسان
جسد حیوان کشته شده را میخورده اند !



« برای حیوان ، همکار و کمک انسان ؛ باید طبقه مابین
هیئت جامعه قائل شد ، و حفظ حقوق او را در نظر
گرفت . »
کلمانسو

د

حال بیائیم سر مطلب ، آیا رفتار انسان
همیشه نسبت بحیوانات ، بیک طرز بوده است یانه ؟
و تمدن عصر حاضر برای آنان مفید بوده یا
بر عکس آن ؟ جواب هم مثبت است ، و هم منفی .
مثبت است زیرا که هر چند ظلم نسبت بحیوانات
در این اواخر بمنتهای درجه رسیده ؛ ولی
ملل متمدنه اروپا و امریکا ، با اندازه بواسطه
برقرار کردن قوانین سخت ، و همچنین
بواسطه بعضی اختراعات از آزار نسبت بحیوانات
بارکش کاسته اند ؛ و این خیال روبرو به ازدیاد
میباشد . از طرف دیگر راجع بحیوانات ایران
جواب منفی خواهد بود . بدلیل آنکه ایرانیان

قدیم همیشه رعایت حال حیوانات را مینموده اند
و نویسندگان ، حکماء ، عرفاء ، و شعرای
ایران در کتب خودشان رحم نسبت بحیوان
را گوشزد نموده اند ؛ و غریب تر از همه آنکه
ایرانیان باستانی در زمان پادشاه دادگستر
انوشیروان عادل ، دارای قوانین سختی برای
حفظ حقوق حیوانات داشته اند . و این يك
ننگی است برای اهالی سرزمینی که مهد
آسایش حیوان بوده ، امروز از سایر ملل عقب
مانده ، و در نهایت ظلم و جور با آنان
رفتار میکنند ! اینک برای نمونه بعضی از آن
قسمتها انتخاب شد :

آوستا . گ تا ۳۲ « آهو را مزدا نفرین
میکند ، بکسیکه کشتن چارپایان را
بیا موزد . »

در آوستا حیواناتی که نباید کشت

عبارتند از: بزه، بز، گاو، اسب، خرگوش،
خفاش؛ خروس و غیره خصوصاً سگ. همچنین
بی رحمی نسبت بحیوانات و کشتن چرندکان
و حیوانات بی آزار از گناهان بزرگ است.
ولی بعقیده هارلز Harlez در زمان ساسانیان
و شاید خیلی پیشتر از آن در عوض شکنجههای
سختی که در آوستا ذکر شده؛ جریمه قرار
داده بودند.

دساتیر آسمانی - ۷۷ « بدانید که
زند باز (جاور بی آزار) کس بنخشم بزدان
والا گرفتار آید. (۱) »
از جمله عدل انوشیروان در کتاب

(۱) هر چند این کتاب در اواخر
ساسانیان و قسمتی از آن بعد از اسلام نوشته
شده؛ ولی خالی از اهمیت نیست.

دبستان المذاهب شیخ محمد فانی مینویسد:
" ... حیوانی مثل گاو، خر، و اسب را که
در جوانی کار فرمودندی، چو پیر شدی،
صاحبان ایشان با سودگی آنها را نگاهداشتندی.
و مقرر است که هر حیوانی را چه مایه
بارکنند. هر که از آن حد گذرانیدی او را
نادیب فرمودندی. "

چه خیال اسف آوری است، که در
هر زمان حقوق حیوان را در نظر داشته
و بکرات گفته و نوشته اند؛ ولی بدون
نتیجه مانده است. و اگر در قدیم عمل میشده
امروز بکلی فراموش کرده اند!

قرآن - سورة انعام، آیه ۳۸ میآید: « و
ما من دابة فی الارض و لاطائر یطیر بجناحیه
الا مم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیئی
ثم الی ربهم بحشرون. » (جنبنده و پرندۀ روی

زمین نیست، مگر اصنافی مثل شما. ما در این کتاب چیزی را فراموش نکردیم؛ و روزی بسوی پروردگارشان محشور میشوند.)
یعنی همه مخلوقات در نزد خدا یکسان هستند، و هیچکدام بر دیگری ترجیح و برتری ندارند.

نویسندگان اخلاقی و حکمای اسلام از حیوان دفاع مینمایند. قسمتهای ذیل چون مهم بود ذکر میشود:

شیخ نجم الدین رازی یکی از بزرگان صوفیه، در کتاب هرصاد العباد نوشته:
«... بر چارپایان ظلم نکنند، و بارگران ننهند؛ و کار بسینار نفرمایند، و بسینار نزنند و هر چه بر ایشان رود که زیادت از توسع ایشان باشد؛ حقتعالی فردا باز خواست کند و

انصاف ستاند و انتقام بکشد . »

خواجه نصیرالدین توسی در اخلاق ناصری
مینویسد: «... بدترین خلق خدا کسی
بود، که اول بر خود جور کند و بعد از
آن بر باقی مردمان و اصناف حیوانات . »
سید جعفر کشفی از نویسندگان متأخرین
صاحب تحفة الملوك اینطور نوشته: «... زیاده
بر طاقت حیوان را بار نکنند... در وقت
رم کردن و نفرت نمودن آنرا زنند؛ بلکه
فحش نمایند که سبب آن چه بوده است .
و آن را دشنام و فحش مگویند، و در وقت
رسیدن بمنزل آب و علف و سایر امور و حوائج
آنرا متوجه شوند و مهیا کنند... الخ . »
مکان دیگر در بیان رعایت احوال غلام و کنیز
و خادم و سایر حیوانات (؟) میگوید :

... باید. با حیوانات بروفق عدالت وانصاف وبدون
جو ر و اعتساف رفتار نمایند؛ و هر کدام از آنها
را تا مدتی که بحسب خلقت باید که تعیش بنمایند
و نفع برسانند باقی بدارند. و از روی اجحاف
و زیاده روی با آنها رفتار نکنند... و در
غیر مصرفی که برای آن خلق شده اند
مصرف ندارند... پس باید که رعایت احوال
آنها بمقتضای مروت و عدالت و تقوی و دیانت
نموده شود... و از آنجائیکه هر مخلوقی که
عاجز و اسیرتر است؛ و کالت و ولایت
خداوند مر آن را بیشتر، و استعمال
رحم و مروت در حق آنها لازم تر است.
لهذا رعایت نمودن احوال و حقوق حیوانات
اقدام و الزم است، از رعایت نمودن احوال

و حقوق غلامان و کنیزان . الخ . در خاتمه
میافزاید : اینست نمونه از آداب معیشتی که
مرتبط با مردین معاد ، و از خصایص انسان
است . و بهر نحو و هر چه را که کسی
میکارد ؛ بهمان نحو و همان را میدرود ؛ و بهر
قسم که سلوک مینماید بهمان قسم خداوند در
روز حشر با او سلوک خواهد کرد . «

جای بسی تأسف است ، که تا کنون
برای وضع نمودن قوانینی جهت منع از ظلم
نسبت بحیوانات در ایران اقدام نکرده اند ؛
که نه فقط از زیاده روی جور و ستم
نسبت بآنها جلوگیری میشود ؛ بلکه منافع
آن بیشتر مترصد انسان خواهد شد ؛ و بهترین
راهی است برای تهذیب اخلاق یک جامعه
چنانکه در انگلیس و آمریکا مجامع حمایت
حیوانات را بنام « انسانیت » مینامند .

« Humane Association » و حقیقتاً لایق این اسم
میباشد زیرا که آزار کننده حیوان، آزار کننده
انسان میشود. کشنده آنان دیر یا زود جانی
و قاتل انسان خواهد شد. در اینخصوص
مونتینی Montaigne خوب گفته: « این يك
تفریحی برای مادران است، که بچه خود را
به بینند: گردن پرندۀ را می کند. و سگ
یا گربه را در بازی مجروح مینماید. — اینها
ریشه فساد و بنیاد سنگدلی و ظلم و خبائت
میباشند. »

بودا نیز گفته است: « مکشید، با محبت
باشید، و سیر دائرۀ تکامل پست ترین حیوان
را خراب مکنید. »

فیساغورس حکیم که محرم به طریقت

مصریان قدیم بوده؛ از ماهی گیران تورهای
ماهی را که در آب بوده میخریده، و در آب

میربخته . پرندگان را میخریده ، و دو باره
آزاد میگرفته است .
آپوله Apulée سیاح معروف ، در کتاب
سحر Magie خود نوشته : «رحم نسبت بحیوانات
و مهربانی فطری ، بقدری با هم مربوط میباشند
که میتوانیم با اعتماد و اطمینان کاملی قضاوت
نمائیم ؛ شخصیکه نسبت بحیوانات بیرحم است ،
یک انسان نیکو کاری نخواهد بود . این رحم
از همان منبعی است که فضیلت اخلاق ،
و پاکدامنی انسان معلوم میشود ؛ نسبت
هم نوع خود .»
فیاسوف بزرگ آلمان شوین آور
Schopenhaver مینویسد : «اساس اخلاق رحم است ،
نه فقط نسبت هم نوع خود ؛ بلکه نسبت
بتمام حیوانات .»
روسکن Ruskin نویسنده نامدار

انگلیس، در ضمن نطق خود میگوید: «من
نمیخواهم بدون لزوم؛ هیچیک از مخلوقات
را نه بکشم و نه آزار بنهیم. بلکه بحفظ تمام
جنیندگان بی گناه، و نگاهداری تمام زیبایی
طبیعت و زمین کوشش بکنم.»

پیر لتی Pierre Loti مینویسد: «من از
مشاهده تیره روزی حیوانات بیشتر اندوهگین
میشوم؛ تا برای برادران خودم. زیرا که
آنان بی زبان و ناتوانند.»

محبت نسبت بحیوانات، در هر زمان
از طرف حکماء و عقلاء و اشخاص بزرگ، برای
رفاهیت زندگی مادی، و پیشرفت عقلی و
ذهنی، و تکمیل اخلاقی انسان تأکید و تصریح
شده. لکن ما در اینجا توقع رحمت و مروت
از کسی نداریم؛ بلکه فقط و فقط، دادخواهی
میکنیم. خصوصاً ایرانیان که پیشقدم این

عقیده بشمار میآیند؛ باید هر چه زودتر دست
بکار بزنند. از حلوا حلوا گفتن، دهن
شیرین نمیشود. درست است در زمان
گذشته، قوانینی در این موضوع داشته،
و نویسندگان آن همیشه از حیوان دفاع
کرده اند. ولی چه فایده؟ امروز قانونی
در خصوص حیوانات ندارد که مجرا بشود؛ و یکی
از بدترین نقاط دنیا برای آنها شده است.
چنانکه اسبهایی که دوره جوانی خود را در
کمال سختی و زحمت گذرانیده اند؛ چون
پیر و ناتوان میشوند، صاحب با وفا،
آنها را بقیمت نازلی به گاریچی یا برای کارهای
شاقه دیگر فروخته، و حیوان بیچاره از
این بعد در زیر بارهای سنگین، شلاق،
لگد، و دشنام عمر خود را به پایان میرساند.
الاغ در ایران برای زجر کشیدن، و جان

کندن آفریده میشود. در کوچها بحال
رقت آوری با زخمهای زیاد، پای چلاق، شکم
گرسنه؛ دو برابر قوه خود، از طلوع آفتاب
الی موقع خواب صاحبش باید بار بکشد. نوازشی
ندیده، بجز از شلاق... و حرفی نشنیده بغیر از
فحش و دشنام. سک خیابان را محض رضای
خدا میزنند! گربه را زنده در چاه می اندازند.
موش را در سر گذرها آتش میزنند. و غیره و غیره
.... اگر کشتن حیوانی برای انسان مفید
است، چه لذتی زجر و شکنجه او برای ما
خواهد داشت؟ تا کی این بردهای خونین
بر بریت را باید کور کورانه نگاه کرد؟
اینست تربیتی که با اطفال خود میاموزند!
وتها مردم بنحیال چیزهای شرم آور، خود پسنیدی
منفعت جوئی، و سیاست بانی هستند؟
همین شکنجههای گوناگون، منجر

به بی شرفی و فساد اخلاق میشود. این بی
قیدی ظالمانه، جنایتی است نسبت بحیوان
و خیانتی میباشد که نسبت بمقام و شئون
عالم انسانیت مرتکب شده ایم. برای يك
ملتی که لاف تمدن میزند، و برای کسی که
خود را انسان خطاب میکند؛ این فجایع
زشت و تنگین است. و از جاده انسانیت
بکلی دور میباشد. هومبولد Humboldt میگوید:
«درجه تمدن يك ملتی، از رفتار آن ملت
نسبت بحیوانات معلوم میشود.»

تربیت پدر و مادر، ذرات عمیقی در
اخلاق و رفتار بچه خواهد داشت، و ظلمی
که نسبت بحیوان شده و میشود، مادران
اطفال بطور غیر مستقیمی در آن شرکت
کرده و مسؤل میباشند. مادر بی وجدانی
که پرنده را بدست بچه خود میسپارد؛ و یا

پدر بی وجدانی که بچه خود را بشکار برده،
و بخون ریزی تشویق و تحریص می‌کند. اینها
اولین مدرسه قساوت و خونخواری انسان است
که باعث بی رحمی و جنگ و جدال میشود.
بر هر مادر و معلمی واجب و لازم است؛ در
جزو درس و تربیت به بچه بی‌آموزد؛ که حیوان
را برای آزار کردن و کشتن نیافریده اند،
و تمام مخلوقات بنظر صانع یکسانند و در بین آنها
یستی و بلندی نیست. همه باید سیر دایره تکامل
را بنمایند. باید جلو گیری از مظلوم انسان برای
افتخار نام، و مقام انسانیت بشود.

اکنون در تمام بلاد اروپا و آمریکا؛

با داشتن قوانین سخت و امتیازات دولتی،

تا اندازه دایره ظلم را تنگ تر نموده اند. در

فرانسه قانون گرامن (۱) از حیوان دفاع

(1) Loi Crammont, 1850.

مینماید. در پرتقال کسیکه حیوان زخم یا
ناخوش را بار کند؛ و یا حیوانی را بزند،
ازده الی هفتاد و پنج فرانک جریمه شده، و مدت
پنج تا چهل روز حبس میشود. قانون هلاند
برای آزارکننده حیوان، یا بار نمودن زیاده
از معمول چهارپایان، دشنام عابرین، مدت
شش ماه حبس و سیصد فلرن جریمه قرار داده
است. قانون انگلیس شش ماه حبس، و صدلیره
جریمه معین کرده. از طرف مجامع حمایت
حیوانات نیز پرستاری میشوند. مثلاً در نزدیکی
سر بالائیمها اسب بدکی نگاهداشته اند، تا مجاناً
از درشکه یا چهار چرخه سنگین کمک کنند.
آیا این حرکت قابل تحسین نیست؟ ولی ایران در
مقابل دنیا سکوت اختیار کرده، و روز
بروز تعدی اهالی آن نسبت بحیوانات بدشتر
میشود! این بی حسی شرف یک ملتی را

تحقیر میکنند.

میگویند حیوانات حقوقی ندارند —
اگر آنان تا بحال حقوقی ندارند؛ برای آنست که
ما نمیخواهیم داشته باشند. چرا نباید حقوق
آنها را مراعات کرد؟ آیا حیوان برای هوسرانی
انسان خلق شده یا حقوقی در نزد پروردگار
خود دارد؟ — تمام عقل و اخلاق بر ضد ظلم
و جور و شکنجه که انسان به برادران ناتوان
خود مینماید اعتراض میکنند؛ و انسان در
مقابل کسی که هر دو آنها را آفریده مسئول
است. باید احترام حقوق آنها را بنماید، و گرنه
بر تری خود را بر سایر حیوانات انکار نموده، یک
نادان دیومنش و یک پست فطرت گرسنه چشم
معرفی میشود. حقوق حیوانات، حقوق زیردستان
و بی نوایان است؛ حفظ حقوق آنها یکی از
نتایج تمدن واقعی و انسانیت حقیقی و همچنین

حفظ عقل، اخلاق و حیثیات یک جامعه

است.

چون این مختصر گنجایش بیش از

این را نداشت؛ لهذا آن مرام را روشن تر بیان

کنیم که عبارتست: از حرف زدن برای بی

زبان، دفاع از ناتوانان، داد خواهی برای

ستم دیدگان، احقاق حق زیر دستان و جلوگیری

از مظالم و قباچی، که برای مقام انسانیت یک لکه

ننگ آوری است.

بدیهی است که تمام وجدان و شرافت، هر

انسانی را مجبور میکند که در داد خواهی آنها

شرکت نموده؛ و هر چه زود تر جبران حقوق

پایمال شده را بنماید.

همانطوریکه از شعر فردوسی شروع

کردیم، باین بیت خواجه حافظ علیه الرحمه

که جامع تمام فلسفه اخلاق است خاتمه میدهیم:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست.





نام ربه ای که در حقیقت
 چو آب است که در کوزه
 این را انداخته اند که آن
 مستقیم که در کوزه
 را استخرا و در کوزه
 مستقیم که در کوزه
 بر مقام مفاهی که برای مقام
 نیک آوری است
 بدین است که در
 سبب را هر چه میکند که در
 تر که هر چه زودتر
 بهای شده و
 هر طور که از شعر
 حقیقت این است که هر چه
 در کوزه

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۸	و دائمی	دائمی
۱۶	۷	سعادت	سعادت میکنند
۳۶	۱۳	حرکات	حرکاتی
۶۷	۷	منبت	مثبت
۷۰	۱۶	ریم	ریم
۷۱	۱۱	هر صاد	مرصاد

عدد اعداد

رقم	عدد	وصف
۸	هشتاد	هشتاد
۷	هفتاد	هفتاد
۶	شصت	شصت
۵	پنجاه	پنجاه
۴	چهل	چهل
۳	سی	سی
۲	بیست	بیست
۱	ده	ده



100

101

102

103

104

105

106

